



به فضای دیگری انتقال دادم و از معلم یار کمک گرفتم. سعی کردم پوشش ظاهری ام شبیه به عموپورنگ باشد که امیر دوست داشت. با خواندن آهنگ‌های عمو پورنگ، با دانش‌آموزان کلاس اول همراه می‌شدم و با حرکات چشم و ابرو خودم را بیشتر به شخصیت دوست‌داشتنی امیر نزدیک می‌کردم. امیر چنان خنده‌ای می‌کرد که گاهی باورم نمی‌شد این دانش‌آموز مشکل ذهنی دارد. بعد، آموزش را شروع می‌کردم. در هنگام تدریس هم می‌کوشیدم فضای کلاس همچنان شاد باشد.

آشتی

نتیجه این شد که این دانش‌آموز عزیز و دوست‌داشتنی ما مثل هم‌کلاسی‌های خودش خواندن و نوشتن را خیلی خوب یاد گرفت. بعضی وقت‌ها که حالش خوب بود، از هم‌کلاسی‌هایش خیلی سریع‌تر املا می‌نوشت. رفتارش با دیگر دانش‌آموزان هم به کلی تغییر کرده بود. روزهای پایانی سال تحصیلی پدرش به آموزشگاه مراجعه کرد و گفت: «زمانی که امیر از مدرسه به خانه برمی‌گردد، درس آن‌روز مدرسه را برای ما می‌خواند و بعد تکالیفش را انجام می‌دهد. در خانه از شما خیلی تعریف می‌کند.»

آن‌ها تقاضا داشتند من سال آینده نیز برای تدریس به این روستا بیایم. پیشرفت امیر در کنار دیگر دانش‌آموزان و تأیید خانواده‌اش رضایتی درونی در من ایجاد کرده است و همیشه این نکته را یادآوری می‌کند که از مقابل هیچ دانش‌آموزی به راحتی عبور نکنم.

از دیپای سند برنامه‌ی درسی ملی

دانش‌آموز در رویکرد «فطرت‌گرایی توحیدی»، امانت الهی و دارای کرامت ذاتی است؛ فطرت الهی در وجود او نهفته است و قابلیت شکوفایی و فعلیت یافتن دارد.

درگیری

یکی از دانش‌آموزان پایه‌ی اول نمی‌توانست با دیگران ارتباط مناسبی برقرار کند و همیشه با بچه‌ها درگیر می‌شد. با کوچک‌ترین حرکت آنان، به سمت طبیعت کنار آموزشگاه پا به فرار می‌گذاشت. در کلاس کیف و کتاب‌های دانش‌آموزان را بر می‌داشت و پاره می‌کرد. پرخاشگر بود و به محض اینکه در موردش صحبتی می‌شد، زیر میز می‌رفت و شاید تا آخر زنگ از آنجا بیرون نمی‌آمد. مشکل تکلم داشت. هنگام تدریس مانع تمرکز دیگر دانش‌آموزان می‌شد.

این مشکلات نارضایتی دانش‌آموزان و همچنین اولیای ایشان را به دنبال داشت. از پدر و مادرش رفتار او را در خانه جویا شدم. آن‌ها نیز می‌گفتند امیر چیزی یاد نمی‌گیرد و بهتر است درس خواندن را رها کند. در این میان متوجه نکته‌ی مهمی شدم. امیر برنامه‌ی کودک زیاد تماشا می‌کرد و عموپورنگ را خیلی دوست داشت. این موضوع مرا به فکر واداشت تا تغییراتی در روش کارم ایجاد کنم.

شبیه‌سازی

از خانواده‌ی امیر خواستم اجازه دهند درسش را ادامه دهد. هنگام آموزش، پایه‌ی اول را که محور کارم بودند، از دیگر پایه‌ها جدا کردم و دانش‌آموزان پایه‌های دیگر را

اردک تک‌تک

علی اکبری

آموزگار روستای نهبندان، خراسان جنوبی

سال تحصیلی ۱۳۹۲-۱۳۹۳ در آموزشگاه عشایری شهید خوش‌خلق در روستای عباس‌آباد کلسپ از توابع بخش مرکزی شهرستان نهبندان مدیرآموزگار بودم. هر روز صبح دانش‌آموزان پرنرژی و سحرخیز روستایی در محوطه‌ی آموزشگاه به استقبال می‌آمدند و با صدای «سلام، صبح‌به‌خیر» انرژی مرا نیز چند برابر می‌کردند.

این صحنه هر روز تکرار می‌شد و حتی معلمانی که در سرویس با من بودند، از این اتفاق لذت می‌بردند؛ دانش‌آموزانی که مثل بچه‌های خودم ایشان را دوست داشتیم و از بودن در کنارشان هیچ‌وقت خسته نمی‌شدم.

کلاس ما چندپایه بود و مجبور بودیم از روش‌های متنوع برای آموزش و یادگیری محتوای درس‌ها استفاده کنیم.

به دلیل شرایط فیزیکی آموزشگاه و طبیعت زیبای منطقه سعی بر این بود از روش‌های نوین تدریس استفاده و آموزش بیشتر در طبیعت و فضای باز انجام شود.

آموزشی

مهرماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱ | ۱۴۰۰

۱۷